رستاخیز کلمات یا معراج حقایق؟

طاهباز، سیروس

این قصهء عجب شنو از بخت واژگون‏ ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

حافظ(به تصحیح قزوینی-غنی) رستاخیز کلمات،تعبیر و تلقی‏ای است از شعر،از دیدگاه«شکلوسکی»و هم رایان او در نحلهء صورتگرایان‏ روس،همچنین عنوان فصل اول از کتاب موسیقی شعر نوشتهء دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی(از انتشارات‏ «آگاه»،تهران 1368)که در آن کوشش شده است‏ «مبانی جمال‏شناسی شعر فارسی در حوزهء ساخت و صورتها و حوزهء موسیقی شعر،مورد بررسی انتقادی قرار گیرد.»

معراج حقایق،برگرفته از چهارمین بیت دفتر دوم‏ مثنوی شریف مولانا جلال‏الدین است:

چون به معراج حقایق رفته بود بی‏بهارش غنچه‏ها نشکفته بود

و آن تعبیر و تلقی اینجانب است از شعر،که آن را از دیدگاه و نظرات و نوشته‏ها و شعرها و وصایای نیما یوشیج‏ آموخته‏ام،همچنین عنوان کتابی است دربارهء شعر معاصر ایران که چند سالی است،در دست نگارش دارم.

\* کتاب موسیقی شعر،نوشتهء آقای دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی،اگر نوشتهء یک شعرشناس و سخن‏سنج‏ عادی بود،با خواندن آن این بنده زحمت تسوید این‏ اوراق را به خود نمی‏داد و آن را جدی تلقی نمی‏کرد و نظرات خود را دربارهء پاره‏ای از نکات و مسائل مندرج در آن،به صورت همگانی بیان نمی‏داشت.اما از آنجا که‏ نویسندهء محترم در مقام شاعری و استادی دانشکدهء ادبیات دانشگاه تهران،مهمترین مرکز علمی-هنری زبان‏ فارسی در ایران قرار دارند و خود در این کتاب از سر فروتنی نوشته‏اند:«من چون از مزایای فول‏تایم جدید (فول تایم اسلامی)برخوردار نشده‏ام فقط یک روز در هفته به دانشگاه می‏روم و در همین یک روز،از سراسر ایران،به قول ایرج:زایر و شاعر مهمان دارم.همه به‏ هوای این که علی‏آباد(هم/ظ)شهری است،می‏آیند و برای من شعر می‏خوانند و از من در باب شعر معاصر و شعر خودشان نظر می‏خواهند.»(ص 21)

به این ترتیب،مطالب این کتاب را می‏توان کوششی‏ هم در ارائه پاسخی به این همه شور و شوق ستایش‏انگیز، تلقی کرد.پس به فرمان وجدان خود،قلم را اندکی در ماتم ستمی که ناروا بر شعر جوان ایران(تعبیر از نویسنده‏ موسیقی شعر(ص 19)رفته است،می‏گردانم و با ابراز نظر خود در مورد شعر معاصر ایران از گردانندگان‏ محترم«کیهان فرهنگی»درخواست می‏کنم علاوه بر چاپ آن از صاحبنظران بخواهند با شرکت در این بحث، به تجزیه و تحلیل عمیق و دقیق و همه جانبه و نتیجه‏گیری‏ از مجموع آنها بپردازند.

در آغاز یادآور می‏شوم که اینجانب از سال 1340 تا به امروز خدمتگزاری ناچیز بوده‏ام که تنها در انتخاب و نشر بخشی از آثار معدودی از شاعران و نویسندگان‏ معاصر ایران در مجله‏های«آرش»(13-1)و«دفترهای‏ زمانه»و یا به صورت کتابهایی مستقل کوشیده‏ام و هرگز در مقام«شعرای ناکام معاصر»نبوده‏ام که به دلیل‏ ناکامی،به پاره‏ای مطالب مندرج این کتاب رای مخالف‏ داده باشم و به تأکید،موافقت خود را با این نظر نویسندهء موسیقی شعر اعلام می‏دارم که«آزمایشگاه جامعه، بیرحمتر از آن است که رعایت حال شخص یا اشخاصی را وجههء همت خویش قرار دهد.»(ص 25)

من نیز چون ایشان«کمتر چیزی دربارهء شعر معاصر نشر می‏شود که آن را با حوصله نخوانم»و از سالیان دور تا هم اکنون،کلاس‏واره‏هایی دارم که در آنها به تدریس و تفسیر و توضیح و اظهار نظر درباره اشعار و آثار معدودی‏ از معاصران می‏پردازم.البته کلاس‏واره‏های اینجانب و شرکت کنندگانش از نوع رسمی یا قراردادی و«فول‏ تایم»و«دانشکده ادبیاتی»نیست،بلکه شکل و نوع و «ساخت»خاص خودم را دارد.علاوه بر آن،یکی از مشغله‏های عمدهء من،«که همواره بر تمام مشغله‏هایم‏ تقدم داشته و دارد»،گردآوری،نسخه برداری،تدوین و نشر تمامی آثار نیما یوشیج است.با این دلایل نمی‏توانم‏ در برابر این ادعای شگفتی‏آور نویسندهء کتاب موسیقی‏ شعر خاموش بمانم که فرموده است:

«نیما،شعر فارسی را به نظام و موسیقی نزدیکتر کرد.شعر نیما با همهء کوتاهی و بلندی مصراعهایش بویژه‏ در دو دههء آخر عمرش،در غالب موارد به موسیقی‏ نزدیکتر از نظم سروش اصفهانی یا قاآنی است.ولی در بیست سال اخیر،بویژه پس از انقلاب بهمن ماه به نظرم‏ شعر جوان ایران دارد از حوزهء پیشنهادی نیما دور می‏شود،و به همین دلیل شعر خوبی،در این ده پانزده‏ سال اخیر،جز از بعضی استادان نسل قبل،آن هم‏ بندرت،یا منتشر نشده است یا من توفیق زیارتش را نداشته‏ام.آنچه دیده‏ام«کنسرو کلمات»و مجموعه‏ای از «تصاویر جدولی»بوده است،بی‏هیچ پیرنگ شعری و بهره‏مندی از ساخت و موسیقی و کیمیاکاری در قلمرو زبان.و مثل جوجه‏های بیرون آمده از ماشین جوجه‏کشی، همه مثل هم.»(ص 19)

با آگاهی،ایمان و اطمینان کامل می‏گویم:

1-نویسندهء کتاب موسیقی شعر تا لحظهء چاپ این‏ کتاب،به فیض درک معنی و مفهوم«حوزهء پیشنهادی‏ نیما»نائل نیامده است و گواه این سخن،«محکی»است‏ که در همان صفحه و«نمونه»هایی که از شعر مورد پسند خود از استادان نسل قبل،در صفحات بیست و بیست و یک ارائه می‏دهد.

2-شعر جوان ایران،بویژه پس از انقلاب اسلامی، نسبت به دههء پیش از آن،به«نظم و نظام و منظومه»یا به‏ تعبیر نویسندهء موسیقی شعر«حوزهء پیشنهادی نیما» نزدیکتر شده است.

3-در این ده سال اخیر،به خلاف استادان نسل‏ قبل،نه تنها چند شعر،بلکه چندین مجموعه شعر بسیار با ارزش و قابل توجه از شاعران جوان ایران برای نخستین‏ بار منتشر شده است که به استثنای«ارغنون»از تمامی‏ نخستین مجموعه شعرهای تمام شاعران نسل قبل،از جمله«قصهء رنگ پریده،خون سرد»از خود نیما یوشیج و شبخوانی از خود م.سرشک،معتبرتر و نزدیکتر به نظم و نظام و منظومهء پیشنهادی نیما هستند.

به عنوان مثال:دری به خانهء خورشید از سلمان هراتی‏ و تنفس صبح،از قیصر امین‏پور و همصدا با حلق اسماعیل‏ از حسن حسینی و...

نکته اینجاست که این مجموعه شعرها نه تنها توفیق‏ رسیدن به نظر کیمیا اثر استادانی که«مشغلهء عمده‏شان» مرور بر کتابها و نشریات معاصر در باب شعر است(ص‏ هجده)را نداشته‏اند بلکه از افتخار انعکاس در نشریات‏ هنری جدیدالتأسیس قدیم البنا هم محروم بوده‏اند.

«حرف خود را بگیریم دنبال».در نخستین صفحه، یادآوری،کتاب موسیقی شعر آمده است:«بخشهای‏ افزودهء این چاپ-که آن را تقریبا دو برابر چاپ اول کرده‏ است-بمراتب ارزشمندتر از آن بخشهایی است که در چاپ اول آمده بود،هم به لحاظ تنوع چشم‏اندازها و موضوعات و هم به دلیل مطالعهء افزونتر و تأمل بیشتر مؤلف در آفاق شعر فارسی.»

از بخت واژگون خود،چاپ اول این کتاب را ندیده‏ام، همچنان که اثر دیگر ایشان موسوم به«ادوار شعر فارسی»را،و چون به جست‏وجوی سعادت داشتن آنان‏ پرداختم،دریافتم که هر دو از زمرهء کتب«نایاب»اند.پس‏ دست طلب به سوی یکی از یاران کتاب دوست و کتاب‏شناسم گشودم که او را نیز چون خود،نگون بخت‏ یافتم.اما همو مرا رهنمون به مقاله‏ای از استاد پرویز داریوش در مورد کتاب دوم شد.با خواندن آن مقاله‏ دریافتم که تذکر و توجه بجا و بحق ایشان در مورد کم التفاتی و عدم ذکر نام و نادیده گرفتن ارزش کار هوشنگ ایرانی،در نویسندهء کتاب موسیقی شعر مؤثر افتاده و در فصل«شعر منثور»که دانسته نیست از بخشهای افزوده شده یا گسترش یافته و تجدید نظر شدهء این کتاب است،در صفحات 358 تا 360 ستایشی از او و شعر او کرده‏اند.

عبارت و قضاوت استاد پرویز داریوش این است:

«در ذکر چهره‏ها در دوره‏ای که از کودتای 1332 تا 1339 محدود ساخته است...نامی همچنانکه نباید،از هوشنگ ایرانی و سخن بلند و فاخر و بینش والای او نمی‏رود و تأثیری که بر سه تن از بزرگان نامبرده داشته، نادیده انگاشته می‏شود...آقای شفیعی کدکنی در پایان‏ جزء دوم کتاب،نکته‏ای دربارهء شعر منثور یا سپید دارد که با خشوع می‏فرماید:هنوز هم فقط و فقط در شاملو و کارهای او قابل مطالعه است.و این کتابخوان،با ارادت‏ تمام توجه می‏دهد که پس از بیست و پنج سال که چند تنی،و از جمله هوشنگ ایرانی،در این میدان کوشیدند و ره‏آوردهای گران عرضه کردند،شاملو اندک اندک آن را فراگرفته و لیکن هنوز به اوج آن گذشتهء در گذشته نرسیده‏ است.»(مجلهء«هدهد»،شمارهء 2 تیرماه 1360،ص‏ 202)

این یادآوری را در اینجا بی‏مناسبت نمی‏بینم که این‏ بنده،بدون تذکر و توجه دادن استاد پرویز داریوش و یا دوستانشان،در شمارهء 10 مجلهء«آرش»خود،ویژهء شعر امروز ایران،در سال 1344 مقام یگانهء ایشان را یادآور شده‏ام و اکنون نیز نمونه‏ای از شعر والای او را از حافظهء خود در اینجا می‏آورم:

شکوه شکفتن بر تو باد ای نیلوفر آشنایی‏ شکوه شکفتن بر تو باد اوم مانی پادمه هوم.

نویسندهء کتاب موسیقی شعر در آغاز مطلب خود در مورد هوشنگ ایرانی می‏نویسد:«یکی از استعدادهای‏ برجستهء شعر منثور،که متأسفانه به خاطر اصطلاح جیغ‏ بنفش،همواره مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته، هوشنگ ایرانی است.» با توجه بر این صحه گذاری(ص 258)بر این بنده معلوم‏ نشد سبب ابداع و کاربرد اصطلاح نازل«ماورای بنفش»، که یادآور همان اصطلاح است،در مورد آثار خانمها و آقایان خلاف پسند ایشان چیست؟

در ابتدای فصل«شعر منثور»آقای دکتر شفیعی‏ کدکنی پس از ذکر کلیاتی در تعریف این گونه شعر، چنین می‏نویسند:

«امروز نیز،شعر منثور،اگر چه در محدودهء کارهای‏ یک تن،یکی از جریانهای رایج شعر پیشرو ایران را تشکیل می‏دهد.می‏توان گفت که شاملو یکی از چهار پنج‏ شاعر بزرگی است که در قلمرو شعر جدید ایران در سه‏ چهار دههء اخیر به ظهور رسیده‏اند،و موفق‏ترین نمونه‏های‏ شعر شاملو،که کارهای او را در معیار شعرهای پیشرو عصر ما دارای ارزش و اعتبار کرده است،غالبا آنهایی است که‏ در قالب شعر منثور سروده شده است:

کارهای بعد از 1340 شاملو.و شاملو در این حرکت از آغاز تجربهء شعر منثور تا امروز همچنان در حرکت به سوی‏ کمال بوده است،و کارهای اخیرش نشان می‏دهد که روز بروز بر اسرار کلام آگاهی بیشتری حاصل می‏کند. رسیدن به این مرحله از وقوف بر اسرار کلمه،در زندگی‏ شاملو،دست کم سی سال تجربهء شعری را به دنبال‏ دارد.»(ص 247).

نویسنده سپس،تاریخچهء شعر منثور را شرح می‏دهد تا سرانجام سال 1326 فرا می‏رسد.در این دوره چند تن‏ از شعرای جوان به تجربهء شعر منثور روی آوردند که‏ در صدر آنها احمد شاملو است.شاملو در مجموعهء «آهنگهای فراموش شده»که به سال 1326 انتشار داد چیزهای منثوری عرضه کرد و خود آن را فراموش کرد.» (ص 253)

اسناد من حاکی از آن است که یکسال پیش از این‏ تاریخ،یعنی در سال 1325،چهار کتاب شعر منثور غیر قابل قیاس با آن اثر بر صدر نشسته،به نامهای ژینوس‏ (با قید نثر آهنگدار در روی جلد)و با چنین آغازی: کو چشمه‏ی آرمان؟تا رفته و نوشم، نوشم تا گردم سیراب‏ نه...می‏خواهم هرگز سیراب نگردم.

و سمندر و خوشه پروین و دختر دریا،هر چهار کتاب اثر شین پرتو و شعرهایی مهم در این قلمرو از منوچهر شیبانی و رواهیچ(علی جواهری)در سال‏ 1325،به چاپ رسیده است.حتی قطعهء«برای چشم‏ دریا»نوشتهء م.ا.به آذین را که پیشترها نثر خوانده شده‏ در قلمرو اینگونه آثار می‏توان شمرد(چاپ شده در همان‏ سال).

علاوه بر اعتبار ذاتی کتابهای شین پرتو(دکتر علی‏ پرتو کش مهین)،نکته‏ای که به آنها اعتبار مضاعف‏ می‏بخشد،شعر تلقی شدن آنها توسط نیما یوشیج‏ و نوشتن نامه‏ای به او است در همان سال 1325.

گمان می‏برم نویسندهء محترم کتاب موسیقی شعر کتاب کوچک آهنگهای فراموش شده را نیز مانند«آهنها و احساس»ندیده است(ص 253)زیرا اگر خود آن را دیده بود با ذوقی که در او سراغ دارم نمی‏توانست آن را کتاب«شعر منثور»تلقی کند زیرا اکثر مطالب آن شعر منثور نیست،چند اثر منظوم است که ابیات آغازین آن‏ چنین است:

ناخدا بسیار می‏نوشید و مست‏ آمد و بر عرشهء کشتی نشست.

مست از جام می و از جام غم‏ وز درون تیره رخسارش بهم...

(ص 1) و چند داستان مانند«مردی که مرد»(ص 7)و چند «ترجمه»(نغمه‏های چینی و ژاپنی)و ترجمهء گلدان شکسته‏ از سولی پرودوم.

اما نکتهء اساسی که توجه به آنها می‏توانست یکی از فصول عمدهء چنین کتابی را در متن گسترش یافته تشکیل‏ دهد،نکتهء«نزدیک ساختن شعر به نثر»است که نیما یوشیج آن را نخستین بار در نامه‏ای خطاب به میرزادهء عشقی در سال 1303 نوشته است و در چند جای دیگر هم آورده است،بعلاوه چند شعر از او در این مورد توان‏ یافت که مبشر آن نرمشی است که در اوزان بعضی‏ شعرهای بعد از تولدی دیگر فروغ فرخ‏زاد و چند شعر سهراب سپهری دیده می‏شود که به گمان من نشانهء توجه‏ آن زنده یادان به این قبیل اشعار نیما یوشیج بوده است، و لا غیر.

این نکته چنان مهم است که شایستگی آن را دارد موضوع یک رسالهء دکتری در رشتهء ادبیات زبان فارسی‏ قرار گیرد.نوشتن چنین رسالاتی در دوران گذشته به‏ دلیل وجود و نفوذ استاد-شاعرانی چون بدیع الزمان‏ فروزانفر،دکتر صورتگر و دکتر خانلری،در دانشکده‏های‏ ادبیات دانشگاه‏های ایران،ممنوع بود و امروز نیز همچنان‏ گمان می‏برم گر چه آن بزرگان رخت از این سرای‏ بربسته‏اند یا در دانشگاه‏ها حضور ندارند،اما سایهء نفوذشان همچنان مستدام است.

پرویز داریوش در همان مقاله و همان مقام می‏فرماید: «آن جا که نویسنده خود در توضیح چگونگی کار باز گفته‏ است(ص 12)به شیوهء پسندیدهء ینگه دنیایی در یک‏ کلاس صد و بیست نفری نظرخواهی کرده است.از جمع‏ دانشجویان خواسته است که نام شاعران معاصر مورد علاقهء خودشان را روی کاغذی بنویسند...»معلوم شد بعضی از بزرگ مدعیان شعر معاصر بیش از یک یا دو طرفدار ندارند،بعضی از همان یکی دو تا هم محروم‏اند و این برای من تجربهء بسیار خوبی بود که معیارها و ملاکهای ذوقی و انتقادی خودم را به محک بزنم و ببینم‏ چه مقدار تشخیص من با ذوق اجتماع و تودهء خوانندگان‏ شعر هماهنگی دارد.»از این بازاریابی شعر شناسیک‏ بگذریم...»(مقالهء مجلهء هدهد)

در اینجا نکته‏ای را یادآور می‏شوم و آن ارزش نسبی مطالب‏ و نکاتی است که دربارهء شعر مولوی و حافظ و..در این‏ کتاب آمده است.اما براستی هنگام خواندن کتاب‏ موسیقی شعر که در آن جای جای و بیشترین سخن از این شاعران ایران:حافظ،مولوی،فردوسی اخوان و شاملو به میان است،نمی‏دانم این بندهء ناچیز چرا پی‏درپی به‏ یاد سخنان سعدی می‏افتادم.آن هم نه در طیبات شعر او، که در گلستان نثر همیشه خوشش.

پس،به اعتماد وسعت اخلاق بزرگان که چشم از عوایب زیردستان بپوشند و در افشای جرائم کهتران‏ نکوشند،اگر چه در معنی باز و سلسلهء سخن دراز است، کلمه‏ای چند به طریق اختصار از باب تذکر خطاب به‏ نویسندهء کتاب موسیقی شعر می‏نویسم:

1-کلام،موهبتی است الهی.حفظ حرمت آن را همواره بر خود واجب شمارید و آن را جز در راه حق به کار نبرید.حافظ فرموده است:

غلام آن کلماتم که آتش انگیزد نه آب سرد زند بر سخن چو آتش تیز

2-اگر در بعضی از مراجع به زبان انگلیسی خود دیگر بار،نیک بنگرید،درخواهید یافت اگر مقالاتی در طول سالهای مختلف نوشته شده،با ذکر تاریخ در پایان‏ آن مقاله مشخص شده و اگر به مطالب کتابی در چاپ‏ تازه‏تر افزوده یا کاسته شده،اگر این موارد دارای اهمیت‏ باشند،در همان صفحه یا پایان آن به نوعی مشخص شده‏ است.

کتاب موسیقی شعر نوشتهء شما و کتاب،طلا در مس نوشتهء آقای دکتر رضا براهنی،هر دو در چاپ دوم‏ دچار این وضع شده است،یعنی به مطالب آن به مقدار فراوان افزوده شده.چاپ اول کتاب شما در تابستان‏ 1358 بوده است و در چاپ دوم موسیقی شعر در سال 1368 شما آن را«متن گسترش یافته و تجدید نظر شده»خوانده‏اید.این گسترده‏تر شدن را آقای‏ دکتر رضا براهنی در چاپ دوم طلا در مس از انتشارات‏ کتاب زمان(تهران،چاپ سوم،سال 1358) «تجدید نظر کلی و اضافات»خوانده‏اند.بنده از مطالب‏ چاپ دوم آن،که در سال 1347 بوده است،به دلیل‏ چاپ اندک اندک آن در یک مجلهء پرت پست پنج ریالی‏ (تعبیر از فروغ فرخ‏زاد است:«آرش»شمارهء 13 اسفند 1345)بکلی بی‏اطلاعم.نکتهء قابل تأمل بسیار مطالبی‏ است که آقای دکتر براهنی در صفحات 351 تا 359 کتاب طلا در مس در مورد شعر منثور آقای شاملو،یا به‏ تعبیر او«منبع لطف و زیبایی کلام غیرمنظوم ولی‏ آهنگینش که همان«نثر شعرگونه»قرن چهارم و پنجم‏ است»و مطالب دیگر،بخصوص ارائهء شکل نوشتن این‏ گونه نثرهای قرن چهارم و پنجم و آوردن آنها به شکل و شیوهء شاملو و نمونه‏هایی که از تاریخ بیهقی آورده است و نیز مقامات حمیدی و تذکرةالاولیاء و ترجمهء تاریخ‏ یمینی و کلیله و دمنه و همچنین آوردن نمونه‏هایی از شعر شاملو.

در مورد مسئله‏ای به این مهمی در چاپ گسترش‏ یافتهء موسیقی شعر بی‏هیچ ذکر نامی از شاملو به همین‏ حد بسنده فرموده‏اید که«استفاده از موسیقی کلام در نثر، خاص شاعران مدرن نیست،در حقیقت ایشان از تجربهء هزار سالهء نثر فنی و تجارب درخشان نویسندگان کهن‏ سود می‏جویند...و اگر ما به آثار معاصران خویش،گاه، بیشتر از استادان کهن توجه داریم،باعتبار پیوندی است‏ که این آثار با زندگی و جهان‏بینی عصر ما دارد و گرنه به‏ لحاظ نفس بیان شعری و برخورداری از آهنگ و نظام‏ هنری هیچ تمایزی میان تجربه‏های خوب آن آثار و شاهکارهای شعر منثور در عصر ما نیست.»(ص 272)

جالب اینجاست که او از تاریخ بیهقی و تذکرة الاولیا-که حوزهء تخصصی شماست-مثال می‏آورد و به تفصیل و شما به اختصار آن هم از«منشآت خاقانی» قرن ششم!

3-چون می‏بینم هر دو شاعر،نویسنده،محقق‏ و استاد-شما و آقای دکتر رضا براهنی-در این دو کتاب‏ خود بکرات نامی از دکتر خانلری و شاملو برده‏اید،این‏ کوچکترین به نکته‏ای که بکلی از نظر هر دوی شما دور مانده است به اشاره‏ای بسنده می‏کنم و آن شباهتهای‏ فراوان میان این دو بزرگوار است:هر دو شاعر والا مقامند البته فقط به تأیید و صحه‏گذاری شما.هر دو روزگاری‏ شاگرد نیما بوده‏اند و بعدها از او بریده‏اند،هر دو مجله‏دار و مجله‏نویس بوده‏اند و بالأخره هر دو حافظشناس و طابع‏ و تصحیح کنندهء دیوان آن«اعجوبهء خلقت انسانی»که‏ البته در این موضع هم،این بنده به یاد آن حکایت سعدی می‏افتم که: تو بر اوج فلک چه دانی چیست، که ندانی که در سرایت کیست؟

4-حادثهء دیگری که در کتاب موسیقی شعر اتفاق‏ افتاده،نکتهء ظریفی است که به اعتقاد من در هیچ کتاب‏ تحقیقی نوشته شده توسط فرنگیان،حتی ایرانیان،از هر نحله‏ای که باشند،احتمال وقوع آن نمی‏رود.این نکته‏ جویی‏ها نه از باب یافتن«تناقض»میان پاره‏ای از فصول‏ کتاب شماست که تذکر آن احتیاج به دانستن«منطق» در حد کتاب یاد شده باشد(ص 8،یادآوری)بلکه توجه‏ دادن محققان ادبیات معاصر ایران به ریشه‏یابی این تغافل‏ است:

در صفحهء هشت موسیقی شعر یادآوری فرموده‏اید صفحات 39 تا 238 این کتاب«محصول سال 1343» است و در آن از وزن و قافیه و نقشهای موسیقاری آن و... سخن به میان آورده‏اید.سالی پیش از آن کتابچه‏ای با نام‏ برگزیدهء اشعار نیما یوشیج به کوشش اینجانب منتشر شده است که در آن از باب نمونه یازده نامه هم از یادداشتهای پراکندهء آن شاعر دربارهء همین موضوعات‏ به نام«حرفهای همسایه»ضمیمه شده است و البته شما هم در این فصول کتاب خود،هفت بار به مطالب آن به‏ عنوان مأخذ نوشته‏تان اشاره کرده‏اید،چهار بار با قید «حرفهای همسایه،منتخب اشعار نیما یوشیج»و سه بار آخر فقط با عنوان«حرفهای همسایه».

اما در سال 1350 چاپ نسبتا کاملی از این‏ یادداشتهای نیما یوشیج در کتاب مستقلی به نام حرفهای‏ همسایه چاپ شده است که شامل هفتاد و یک نامه است‏ و پاره‏ای از نکات اشاره شده در فصول«محصول 1353» موسیقی شعر شما عینا در آن یادداشتها آمده است.البته‏ من حصول به این معانی را بیست سال پس از نیما یوشیج، صمیمانه به شما شادباش می‏گویم اما روش درست‏ تحقیق،آنهم در مقام یک استاد دانشگاه،این است که در کتابی که چاپ اول آن 15 سال بعد از نوشتن آن فصول‏ منتشر می‏شود ذکر شود،فلان نکته یا نکات در متن‏ کتاب حرفهای همسایه-چاپ 1350-به فلان شکل‏ آمده است.ذکر موارد را وا می‏گذاریم ان شاء الله به زمان‏ انتشار کتاب«دربارهء شعر و شاعری»شامل همهء نوشته‏های نیما یوشیج در این باره که فصل«حرفهای‏ همسایهء»آن شامل 137 نامه است که سالها آمادهء چاپ‏ و ماهها در انتظار دریافت کاغذ است.

5-و در پایان نه از باب تذکر،بل به عنوان یک‏ اظهار نظر دوستانه یادآور می‏شوم:شما به دلیل تألیفات و تصحیحاتتان گر چه یکی از بهترین استادان دانشکدهء ادبیات دانشگاه تهران هستید و میزان اهلیت در ادبیت و عربیت شما بر کسی پوشیده نیست،و با تفحص و غواصی‏ در آثار ساختگرایان) STSILAUTCURTS (و صورتگرایان) TSILAMROF (که«خردک شرری»از تابش آرای آنها را در فصل اول و چند فصل دیگر کتاب‏ موسیقی شعر منعکس کرده‏اید که این بنده هم مروری‏ مختصر بر آن آثار داشته‏ام و علاوه بر آنها گذری و نظری‏ بر آراء و عقاید و آثار معتقدان و منتقدان جریان‏ NOITCURTSNOCED در سایر زمینه‏های هنر،از جمله نقاشی و معماری کرده‏ام،بنابر شواهد و ادلهء فراوان‏ از جمله اظهار نظرهایی که دربارهء شاعران نسل گذشته و شعر جوان ایران بخصوص با تکیه بر سلیقه و ذوق و عقیدهء خود این حکم را در تاریخ مهرماه سال 1367 صادر فرموده‏اید که: «شاید 95 درصد شعرهای نو چاپ شده در کتابها و مطبوعات بیست سال اخیر فقط به اعتبار مدرن بودن، مدرن‏تر از«عقاب»خانلری یا«زمستان»اخوان باشد ولی همهء آن شعرها را بر روی هم به یکی از این دو شعر نمی‏توان عوض کرد.»(ص بیست و یک.تحریر محل نزاع) با نهایت احترام و دوستانه یادآور می‏شوم:برخورد شما با آثار شعری معاصران نمی‏دانم چرا برخوردی جهت‏دار و جانبدارانه است که این کار به اعتقاد من از ارزش علمی‏ کار و نوشتهء شما به مقدار فراوان می‏کاهد.

این بنده مدتهاست به لطف خداوند منان،نیازی به‏ خواندن شعر«زمستان»اخوان را در خود احساس نمی‏کنم‏ و عجیب اینجاست که از دیرزمان با شنیدن آن نام‏ دکتر پرویز ناتل خانلری را به یاد می‏آورم،اما با شنیدن‏ یا حتی خواندن لفظ«عقاب»شعلهء دیگر شعرهای بلند و والای مهدی اخوان ثالث(م.امید)را در دل خود احساس‏ می‏کنم.در باور من به اعتبار شعر«آخر شاهنامه»این‏ شاعر،در دوران ما شاعری در اوج است،اعتبار این شعر را در قرون بعدی،محققان و استادان آن قرنها تعیین‏ خواهند کرد.تقارن سال خاموشی نیما یوشیج،آن‏ کماندار بزرگ کوهساران،و یا به تعبیری آن«دهاتی خل‏ بیسواد»،با سال انتشار کتاب آخر شاهنامه نکته‏ای است‏ فراموش ناشدنی.

با کمال شرمساری این را هم بگویم که علاوه بر «خردک شرری»از تابش آرای متفکرانی چون ویکتور شکلوسکی و موکاروفسکی و جورج تامسون و یوری لتمان‏ و..جرقه‏هایی از افکار و آثار مرحوم مهدی سهیلی هم در فصل«تحریر محل نزاع»کتاب موسیقی شعر به نظر این‏ بنده رسید.(مثلا«نقیضه‏سازی»شما در صفحات بیست و شش و هفت این کتاب با نقیضه‏سازی مرحوم سهیلی در صفحات 117 تا 146 کتاب چراغی در جاده‏های شعر، چاپ امیرکبیر به تاریخ مهرماه سال 1357).

و اینجانب در همان ایام و به هنگام زنده بودن خود مرحوم مهدی سهیلی در آخرین شمارهء«دفترهای زمانه» خود به تاریخ دی ماه 1357،در صفحات 128 تا 133 یادداشتی دربارهء آن کتاب نوشتم که با این جملات پایان‏ یافته است:این نکته هم از نیما خواندنی است که می‏گفت‏ «حالا دیگر پیاز هم خودش را در خانوادهء مرکبات جا می‏زند.عجب!عجب!»

سخن گفتن از خوانندگان برادر آهنگران و تعیین ارزش‏ و مرتبهء شعر دوستی آنان و بخصوص نام او را کنار خوانندگان مهدی سهیلی قرار دادن(ص بیست و سه)هم‏ در حد بنده و جناب‏عالی نیست که آن جنبه و روح و حکایت دیگری دارد.

پیش از اظهار نظرهای دیگر،برای آن که متهم به‏ هواداری صریح و کامل از ارتجاع و«بازگشت ادبی» نشوم،این را بنویسم که بازتاب ترجمهء کلمه‏ای یا عبارتی‏ و یا جملاتی از آثار بزرگان هنر و ادب جهان در این‏ زمینه‏ها و کوشش در به هم آمیختن طرز تلقی‏های بکلی‏ گوناگون،و به اعتبار مقام و نام آن بزرگان در رواج ذوق و پسند و معیار و محک خود کوشیدن،موجب بروز و صدور آثار و البته نقدهای ادبی سهل‏انگارانه خواهد شد،اما ترجمه و انتشار کامل آن منتها،بینش عمومی را ارتقا خواهد داد و ان شاء الله زمینه را برای بروز خلاقیتهای‏ بیشتر هنرمندان جوان ایران آماده‏تر خواهد کرد.

و اما شاملو.آقای احمد شاملو به اعتقاد بنده یکی از شاعران برجستهء ایران پیشین بودند که مرتبه و درجهء آثار قدیم ایشان بر هیچ کس،از جمله این کمترین،پوشیده‏ نیست.اما با اینکه همواره شخص ایشان را گرامی داشته‏ و می‏دارم اما برخی از شعرهای چاپ شدهء دوران اخیر ایشان،به مانند پاره‏ای از شعرهای دوران پیشین، در گوش من طنین‏افکن نغمه‏های چنگ دیگری است. با وجود آنکه«کافهء انام،از خواص و عوام»،در هفت‏ اقلیم خداوندی به محبت ایشان بیشتر گراییده‏اند و بنا به‏ زعم نویسندهء کتاب موسیقی شعر چنان موسیقاری‏ همراه با وقوف بر اسرار کلام در اشعار اخیر ایشان شنیده‏ می‏شود،که یکی از آنها را در این نوشته نقل کردم،و بانگ این موسیقار چنان بلند است که با وجود امکان از دست رفتن یکی از این نغمه‏ها در ترجمه به زبانهای دنیای‏ متمدن(ص.سی)در عظمت و دلاویزی برابر با سمفونیهای بتهوون-از جمله پنجم-و کلیهء آثار موزار و چایکوفسکی-از جمله اورتور 1812-است و این آواها بناچار،زود یا دیر،روزی به گوش اعضای ارکستر آکادمی پادشاهی سوئد هم خواهد رسید و آنان را وادار به نواختن مارش احترام خواهد کرد،اما من همچنان از فرمودهء سعدی یاد خواهم کرد که:صیت سخنش که‏ در بسیط زمین می‏رود و قصب الجیب حدیثش که چون‏ شکر می‏خورند و رقعهء منشآتش که همچو کاغذ زر می‏برند،به کمال و بلاغت او حمل نتوان کرد،بلکه...

در آن هنگام نیز این کوچکترین شعرخوان، بی‏کمترین تغییر عقیده و جهتی،همچنان به استماع‏ نغمه‏های برخاسته از نی چوپانان یوش،یکی از دهات‏ کوچک طبرستان،و همچنین زمزمهء این ابیات سرایندهء «آخر شاهنامه»ادامه خواهم داد:

دیدبانان را بگو تا خواب نفریبد.

برچکاد پاسگاه خویش،دل بیدار و سرهشیار

هیچشان جادویی اختر

هیچشان افسون شهر نقرهء مهتاب نفریبد...

این اعتقاد من«امروزی»و«تغییر جهت‏یافته» نیست.به این نتایج با خواندن برخی دستنوشته‏های‏ نیما یوشیج و خدمت و خیانت روشنفکران نوشتهء زنده‏ یاد جلال آل احمد،رسیدم و با راه قائل این کلمات بیعت‏ کردم:

ما باورهایمان را از دست داده‏ایم.باید خودمان را باور داشته باشیم.

و چون بی‏هیچ شک و شبهه،وقوف راقم این سطور بر اسرار کلام و دانستن شروط چندگانهء تناقض و علاوه‏ بر آنها تفاوت میان علم الیقین و عین‏الیقین،در حد آقایان‏ م.سرشک و ا.بامداد نیست،کلمات یاد شده را همان‏ معنی و مفهومی می‏دانم که از درک این کلمات حافظ، در حد فهم ناقص خود دارم،و چون نمی‏خواهم مطابق‏ با هیچ«حافظ»طبع شده یا طبع شونده‏ای باشد،آن را از حافظه نقل می‏کنم،چنان که از پدرم و او هم از پدرش، همچنان نسلا بعد نسل تا عصر خود حافظ شنیده بودند. رحمت واسعهء خداوند بر همهء آنان باد.آن کلمات این‏ است:

سالها دل طلب جام جم از ما می‏کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‏کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است‏ طلب از گم شدگان لب دریا می‏کرد.